

# آینه‌ای پس از تماشای تاریخ

## در باب مینیاتورهای سیاه‌کامبیز

جواد مجابی

۲۹

کاریکاتور معمولاً تاریخ مصرف دارد، مضمونی طراحی می‌شود برای واقعه‌ای معین در زمانی معین ثبت غلو آمیز حرکتی، مضمونی، رابطه‌ای است که «امروزه روز» مورد توجه همگان است. روزنامه که به گزارش روز و بازتاب وقایع نظر دارد، کاریکاتور را نیز چون مقالات هم جوارش در هاضمه خود درج می‌کند و پس از چندی با خود به گورستان تاریخ می‌برد. گورستانی که گاه محققان و تاریخنگاران از آن عبوری شتابزده و بی‌هیجان دارند.

«کامبیز» نیز چون بسیاری از طراحان همکارش، کاریکاتورهای باب روز داشته است. طرح‌هایی که پی آیند مقاله‌ای، فکری، حادثه‌ای مهم بوده و فقط آن ایام به دل خوش نشسته است. بعد اگر از خاطر رفت غمی نیست. وقتی که روزان و شبان ما در فراموشزار فرو می‌رود هر چه با آن عمر ناپدید همراه است، هر چند عزیزترین باشد از دل و دیده خواهد رفت.

اما کسی که در روزنامه کار می‌کند و کار روزانه‌اش بهانه معاش و گذران عمر است، اگر رند و آخر بین باشد چیزهایی را از قوت روزانه‌اش، از کارکرد ناگزیر شغلی‌اش می‌دزدد و انبار می‌کند، از زخمزد ثانیه‌ها و سالها دور نگه می‌دارد، به شرط آن که ذخیره بتواند زنده و با طراوت بماند و غبار زمان سیاه و تبااهش نکند. البته این دیگران: مخاطبان‌اند که با به یاد سپردن چنین آثاری آنها را دوام می‌بخشند.

مینیاتورهای سیاه چنین وضعیتی دارد با طراوت و پر معنا مانده است. این خیالها و طرحها

از تولدشان تا روزگار ما - که بسیار حادثات بر ما و جهان ما گذشته - دوام آورده است و باشد که باز هم روزگارهای دور و دیری را تاب آورد. چرا که گوهری با خویش دارد که گذر زمان آن را نامرتبط و بی اعتبار نمی کند. این طرحها به انسان درگیر جهان، به رابطه آدمیزادگان با یکدیگر در هر سطح، به حس شعور و شوخی، به پیوندهای دیرگسل ما با هوش تلخ معاصران گره خورده است.

طراح زیرکسار، این پیوندها و رابطه‌ها را هوشمندانه دیده و رندانه پرداخته است، موجودی در منظره پدیدار شده که زمان را جذب می کند اما در زمان محو نمی شود لاجرم با گذشت سالها و دوره‌ها، این مخلوق بالنده مفاهیم و معناهای افزونتری گرد خطوط و تناسبات خود می تند. هم گذشته خود را چون طفلی اش به یاد می آورد، هم امروز را چون جوانی اش پرشور و شعور می دارد و بسا که بتواند برای آنها که نیامده‌اند و نمی شناسیم معناهایی از خود بپراکند که یکسر با دید سازنده و تصویرش در ذهن ما متفاوت باشد. این همان تجسم حقیقت محال است - همان که هنر ناب می نامیم - که در گذرگاهی رو به آینده، از واقعیات زمانه و واقعیت موجود می گذرد و رد آن همه را با خود می برد تا از حد عاقبت جویی و مصلحتها در گذرد و بی گزند با آنچه از مانایی در ذهن فانی خود داریم در آویزد و مغلوب عمر خویش گردد.

این مجموعه (مینیا توره‌های سیاه) نه به خاطر بازسازی نگارگری‌های قدیمی ایران پدید آمده، نه صرفاً بر اساس مضمون پردازی و هزالی یا پراکندن ماجرای خبری و اخباری شکل گرفته است. اکنون که به این چهل و چند طرح پیش رو می نگرم، تلخ - خنده‌های طراح را از عمق چنان فاجعه خندستانی همیشگی می شنویم آن فرهنگ و منطقه اش را باز می شناسیم و داوری‌های شوخ چشمانه او را با نگره‌ها و انگاره‌هایش پیش نظر می آوریم اگر چه اینها در زمانی گذشته و نظام سلسله‌ای دیگر طراحی و چاپ شده باشد.

نخست آدمها را می بینم: آدمهای بی سر، بی کله، بی فکر که در برخورد با خود و دیگری، رفتاری کابوسزا دارند. این کیست که اطرافیان را به تیر می دوزد، تصویر خود را به تیر می بندد، دست خویش را - که گلی به سر انگشت دارد می برد؟ به حریش شاید از رگ خویش خون می دهد و اجازه می دهد که لشگر سلم و تور از درون تنش عبور کند؟ این کیست که گاه در مجلس رامشگران چنان غرقه می شود که از او جز دستی در گرداب پیدا نیست، گاه در آینه‌ای که جلاد رویاروی او گرفته خود را صبورانه و با احتیاط می نگرد که چگونه سرش مثل دسته گل بریده می شود؟ این کیست از تاریخ و هم اکنون که رفتاری تناقض آمیز او را شقه کرده است؟ آدمهایی که گاه مظهر تسلیم و تحمل‌اند و زمانی تجسم شقاوت و جنون و تعصب که در هر دو وجهش، زندگی و روزگار چون دوزخی بر آنها جریان دارد و خود هیمة آوران این دوزخ‌اند. اگر جلاد یا

قربانی اند از خود اراده‌ای ندارند و اگر که دارند چرا با خود چنین ظلمی را چندین مکرر می‌کنند؟ این فانوس خیال و خیل لعبتکان سایه‌وارش در چشم ما و در چشم خود آنان چه تصویرهایی می‌سازد؟

سپس به این نکته می‌رسیم که این تعزیه گردان کیست؟

درم‌بخش در چند طرح درخشان آن - شاهد هر جایی - را تصویر کرده است. در تمثیلی ساده مبادلات پیچیده را پیش نگاه‌های گوناگون آورده است که هر کس به تصور از آن تعریفی داشته باشد.

نخست این چهره را از ورای یک دیوار باز می‌یابیم، طراح در لمح‌های گذرا چهره‌گریه هیولا را در پس پشت کاشیهای منقش نشان می‌دهد. این قاهر مطلق کیست و آیا واقعاً قاهر مطلق است؟ هیولایی آیینی از جنس جن و پری است؟ ابلیسی و دیوی پنهان درون انسان است یا بیرون از او آشکارا در روابط آدمیزادگان و مناسباتش حضور دارد یا مفهومی همیشگی است که در هر جا به مناسبت، تجسیدی ویژه و دیگر بر چهره نقابی دیگر دارد.

درم‌بخش در طرحهای بعدی نشانی‌های او را دقیقتر می‌نمایاند: هیولا آدمها را در حصارهای شیشه‌ای مدفون می‌کند، آینه‌دار مرگ و تماشااست، دل را می‌شکافد و خون را منجمد می‌کند، از خویش سموم مرگ منتشر می‌کند، کتاب را به آتش می‌سپارد، نور را منهدم می‌کند، در منظر تماشاگران بی‌عار و درد، هر دم به اشاره انگشتی جسدی را از مرگ می‌انبارد. و در آخر همه چیز را می‌روید و با هر چه انسان و انسانی است رفتاری دارد که رفتگران با زباله دارند. این مرگی است بیدادگر که زیر رخدیس استبداد چهره نهان کرده است و اگر نقاب از چهره‌اش براندازی زیر آن نقابی دیگر می‌یابی بگو استعمار، بگو روابط مسلط فراملیتی، بگو شمال و جنوب و هر چه از آن آگاه نبوده‌ایم و نمی‌ترسیم تا به غفلت قربانی‌اش باشیم.

هنرمندان رنج آزمای ما در این گوشه عالم - بگو جهان سوم هم - همچون رسولان این خطه خضرا، بینشی مانوی دارند که همواره قیامتی هول‌انگیز را نزدیک می‌بینند و نشانه‌های آخر زمانی را زنتهار می‌دهند و این سنتی است که ما را از جهان معاصر به ظاهر جدا و در گوهر با بحث انگاران جهان همسان می‌دارد.

هنرمند، تصویرگر فاجعه همیشگی ملت‌های مقهور، انگشت بر همان زخم خونبار تاریخی نهاده که قرن‌ها ما را بی‌رمقتر از سایه کرد و اکنون سایه جان‌گرفته را زنتهار می‌دهد که مبادا این بار از عرصه محوش کنند. مرثیه‌ای تاریخی برای ساکنان جغرافیایی که به درازای سلسله آگاهی ما گذرگاه فاتحان سفاک گشته است. طراح با شفقت در چهره مظلومان و ستمدیدگان نظر می‌کند که مبهوت این همه شقاوت و نامردمی هستند با چنان تعجب و حیرتی که انگار برای نخستین بار

است از این دست و بازو زخم می‌خورند.

این انسان حیرت‌زده آیا برای همیشه مظلوم و بی‌دفاع خواهد ماند؟ قلم راوی گستره و ژرفای زخمی عفونت گرفته را نشانمان می‌دهد و چهره سراسری هیولا را هم در هر جا، این نوع روایت رابطه گشا می‌تواند ضرورت درمان جویی، و هنگام رسیدن موعد تغییر رابطه را نیز حکایت کند.

تاریخ پدید آمدن این طرح‌ها که به اواخر دهه پنجاه - در روزنامه آیندگان و نشریات دیگر - برمی‌گردد، قلم هنرمند را به کار «سبیل» اهل کومی مانند می‌کند که به رمز و ایما از حوادث آینده خبر می‌داد و با عمر درازش شاهد آن پیشگویی‌ها بود و از مشاهده عاقبت پیشگویی‌ها جز تکرار و فرسودگی تن و افسردگی جان روشن بین بهره نداشته است.

طرز پرداخت این ترسیمات، ظریف و استادانه و در نهایت ایجاز است. اقتصاد در خط که کمترین حد و میزان خط در اثر به کار می‌رود و ایجاز در صور و مناظر و در ترکیب آنها و حذف هر چه نا ضرور اما وسوسه‌انگیز است با چنان تراش و ویراستی، که از یک قضیده فاخر انوری یک رباعی خیامی بیرون بیاوری، او در ایجاز نهایی به قصد نمادین کردن عناصر از مناظر شلوغ مینیاتوری که انباشته از خط و رنگ است روح معماری ترکیبها را استخراج کرده و در این ساده‌سازی ماهرانه به طرح اولیه آن استادان سلف - پیش از ساخت و ساز متکلفانه‌شان - رسیده که به تصور و تصویر آن نادره کاران از کمپوزیسیون محوری اثر نزدیکتر است. کلمات نمی‌توانند بدان میزان که از مفاهیم آن کارها حکایت کردند از پس توصیف آن همه ظرافتها و نکته‌های گرافیکی برآیند و نیازی هم نیست. برای دیدن و دریافتن مینیاتورهای سیاه نه نیاز به توصیف معانی آن است و نه ضرورتی به وررفتن با چم و خم‌های قلم‌گیری و ترکیب کارها. مینیاتورهای سیاه خود با بیننده تماس می‌گیرند تا حد استطاعت اندیشگی و خیال ناظر، اگر وصف این کارها با کلمات میسر بود با لفظ می‌گفتندش نه با خطوط، اما می‌توان خلاصه گفت که او خط را چون جادوگران به کار می‌برد با اختصار حیرت‌انگیز نشانه‌گذاران و سرشاری معانی آشکار و پنهان برای بیان هر چه گفتنی و ناگفتنی.

«سر تو می‌برم مژ دست گل» که مضمون یکی از این کارهاست، نمایانگر شیوه نگارگری او هم است. این که بتواند شوخ‌چشمانه با تناقضی حیرت‌آور، با خطوط ظریف و نازک مینیاتوری سبعانه‌ترین حرکات جانورانی را به نام آدمیزادگان تصویر کند و آن وحشت زهره شکاف را در متن فضایی شعرگونه در جان مخاطب بنشانند. انتخاب طنزآمیز قالب مینیاتور برای توصیف دنیایی چنین متضاد با آن رسمها و چهارچوبها، خود شیطنتی دیگر است: از قابهای مرسوم فراتر رفتن و رسیدن به نابه جایی و وارونگی و اغراق و انکار بداهت و عادت.

می توانستم از شباهت‌های خطی او با رونالد سیرل و فضا‌های تومی انگرر و همسایگی او با اردشیر هم سخن بگویم، این یادآوری زائدی است که استادان با هم قرابتی در بیان غرابتهای این جهان مشترک دارند. آنچه اهمیت دارد بگویم این است: دست مریزاد کامبیز، که این جهان شگرف را به ما هدیه کردی.

پس از تحویر:

این نوشته را بین اوراق فراموش شده‌ای روی کاغذ پرپری رنگباخته‌ای یافتیم. نمی دانم آن را جایی چاپ کرده‌ام یا برای کامبیز - که خواسته بود برای کتابش مقدمه‌ای بنویسم فرستاده‌ام یا نه؟ به هر حال دوباره تایپ کردم به قصد این که نسخه‌ای از آن را به دوست قدیمی‌ام درم‌بخش بدهم و اگر مجالی دست داد به پاس آن همه رنج که او در بالندگی طنز تصویری این ملک کشیده است در نشریه‌ای چاپش کنم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

#### مؤسسه انتشارات حکمت منتشر کرد:

- فلسفه اسلامی و یهودی به روایت ژیلسون / اتین ژیلسون / حسن فتحی / ۲۰۰ ص / دو هزار تومان
- هستی در اندیشه فیلسوفان / این ژیلسون / سیدحمید طالب‌زاده و محمدرضا شمشیری / ۳۹۸ ص / ۴۵۰۰ تومان.

تهران - خیابان انقلاب - ابتدای خیابان ابوریحان - تلفن ۶۶۴۱۵۸۷۹ - ۶۶۴۶۱۲۹۲